

دیوید هاروی

از حق به شهر تا
شهرهای شورشی

ترجمه‌ی

خسرو کلانتری و پرویز صداقت



www.ketab.ir

This is a Persian translation of
Rebel Cities:
From the Right to the City
to the Urban Revolution
By David Harvey
Verso, London, New York, 2012
Translated by Khosro Kalāntari and Parviz Sedāghat
Āgāh Publishing House, Tehran, 2017
info@agahbookshop.ir

سرناسه: هاروی، دیوید، ۱۹۳۵- م. Harvey, David
خواننده پدیدآور: از حق به شهر تا شهرهای شورشی / دیوید هاروی؛ ترجمه‌ی خسرو کلانتاری، پرویز صداقت
مشخصات نشر: تهران: نشر آگاه، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۲۵۴ ص.
شابک: ۲-۳۶۹-۴۱۶-۹۶۴-۹۷۸-۹۶۴
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی:

Rebel Cities: From the Right to the City to the Urban Revolution, 2012

موضوع: جنبش ضدجهانی‌شدن
Anti-globalization movement - Case studies

موضوع عدالت اجتماعی -- نمونه پژوهی
Social justice -- Case studies

موضوع سرمایه‌داری -- نمونه پژوهی
Capitalism - Case studies

شناسه‌ی افزوده: کلانتاری، خسرو، ۱۳۲۱، مترجم
شناسه‌ی افزوده: صدیق، پرویز، ۱۳۴۳، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵-۴-۱۷-۱۷/۵/۱ HN

رده‌بندی دیویی: ۳۷۲
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۱۹۲۲-۴۱



دیوید هاروی

از حق به شهر تا شهرهای شورشی
ترجمه‌ی خسرو کلانتاری و پرویز صداقت
چاپ یکم: زمستان ۱۳۹۵، آماده‌سازی و نظارت بر چاپ: دفتر نشر آگاه
چاپ و صحافی: فرهنگ‌بان
(چاپ دوم: ۱۳۹۵، چاپ سوم: ۱۳۹۶)
چاپ چهارم: ۱۳۹۷

شمارگان: ۴۴۰ نسخه
همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

انتشارات آگاه

خیابان انقلاب، شماره‌ی ۱۳۴۰ تهران ۱۳۱۴۶

فروش اینترنتی: www.agahbookshop.ir

قیمت: ۲۷,۰۰۰ تومان

فهرست

۷	اثره
۹	پیشگامان: پیش هانری لوفور
	خش یکم: حق به شهر
۲۷	فصل یکم: حق به شهر
۶۱	فصل دوم: ریشه‌های شهری به زبان سرمایه‌داری
۷۲	چشم‌انداز مارکسیستی
۸۲	انباشت سرمایه از طریق: ادورن شد شهری
۸۷	سرمایه‌ی موهومی و اوهامی: حاصل دوام نیست
۹۲	تولید ارزش و بحران‌های شهری
۹۸	روش‌های شهری یغماگرانه
۱۰۴	داستان چین
۱۱۶	زادورشد شهری سرمایه
۱۱۰	فصل سوم: خلق کمون‌های شهری
۱۴۹	فصل چهارم: هنر رانت
۱۵۱	رانت انحصاری و رقابت
۱۶۰	ماجرای جویی در تجارت نوشیدنی کسب‌وکار نوآرانه‌ی شهری و
۱۶۴	جست‌وجوی رانت انحصاری

۶ از حق به شهر تا شهرهای شورشی

۱۶۸	سرمایه‌ی نمادین جمعی، علائم تمایז و رانت انحصاری
۱۷۶	رانت انحصاری و فضاهاى امید

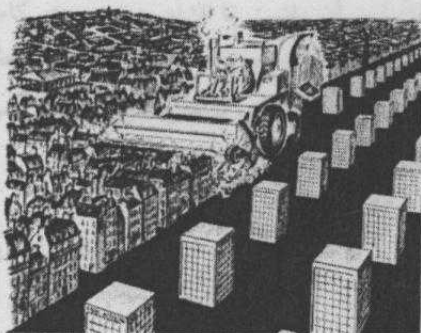
بخش دوم: شهرهای شورشی

	فصل پنجم: بازپس گرفتن شهر
۱۸۵	برای مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری
۱۹۱	تغییر دورنمای چپ از مبارزه‌ی ضدامپریالیستی
۲۰۱	؛ ها
	حق شهر به‌عنوان خواستی سیاسی
۲۱۴	پای لطیفات
۲۱۸	به ری آترب شهری
۲۲۰	«پس شهر را چگونه می‌توان سازمان داد؟»
۲۳۵	حرکت‌های آند
	فصل ششم: لندن ۲۰۱۱، سرساری وحشی
۲۴۱	به خیابان می‌زند
	فصل هفتم: وال استریت را اشغال کن:
۲۴۵	حزب وال استریت با عقوبت را به بر می‌شود



بینش هانری لوفور

در سال‌های میانی دهه ۱۹۴۰ خود را در برابر پوستری در پاریس یافتم که اکولوژیست‌ها نصب کرده بودند، آن جنبش رادیکال فعالی در سطح محله‌ها بودند که با تصویرکردن دیدگاه میلی از مرز شهر خود را وقف خلق شیوه‌ای زیستی در شهر کرده بودند. اساسیت زیست‌محیطی بیش‌تری به زندگی شهری داشت. آن پوستر تصویر محشری از پاریس قدیم بود که زندگی در محله‌ها جانی دوباره به آن بخشید. بردگانه‌هایی در مهتابی‌ها، میدان‌هایی پر از آدم‌ها و کودکان، مغازه‌ها و کارگاه‌های کوچک که درهای‌شان به روی جهان باز بود، انبوه کافه‌ها، چشم‌اندازهای آن، آدم‌هایی که در ساحل رودخانه صفا می‌کردند، این‌جا و آن‌جا باغ‌های هکتاری (شاید زاده‌ی ذهن‌ام باشد) زمانی محسوس برای لذت از گپ‌زدن یا پیک‌شدن (عادت‌ی که آن موقع ناپسند نبود، چنان‌که بنا به تجربه‌ی خودم به جلسه‌ی محلی اکولوژیست‌ها در اتاقی مملو از دود سیگار رفتم). عاشق آن پوستر بودم، اما بعد از گذشت سال‌ها چنان کهنه و پاره شده بود که برخلاف میل باطنی‌ام دورش انداختم. حیف شد! کسی باید دوباره چاپش کند.



کاریکاتور ژان فرانسوا باتلیه

تقابل با پاریس جدیدی که پدیدار می‌شد و تهدید می‌کرد که پاریس کهنه را می‌بلعد نشان بود. ساختمان‌های بلند «غول‌پیکر» در اطراف پلاس دیتالیه^۱ تهدید می‌کردند که به شهر قدیم حمله می‌کنند و دستان برج مفتضح تور مونپارناس^۲ را منتشر^۳ را بزرگراهی که برای ساحل جنوبی سن^۴ پیشنهاد شده بود، اسکان عمومی در ساختمان‌های بلند بی‌روح (مسکن با اجاره‌ی نازل)^۴ در منطقه‌ی سارتر در حومه‌ها و کالایی‌شدن انحصاری خیابان‌ها در حومه‌ها، فروپاشی^۵ «سل آچه» را زمانی زندگی پر جنب و جوش محله‌هایی بود که پیرامون پیشه‌وایان در کارگاه‌های کوچک ماره^۶ شکل گرفته بود، خیابان‌ها، ساختمان‌های فرتو^۷ بلوین^۸ و معماری حیرت‌انگیز پلاس دوژ^۹ را می‌بلعیدند. کاریکاتور دیگری^{۱۰} «تالیه» پیدا

۱. Place d'Italie، از محله‌های قدیمی پاریس — م.

۲. Tour Montparnasse، آسمان‌خراش ۲۱۰ متری در محله‌ی مونپارناس پاریس — م.

۳. Left Bank (ریوگش)، ساحل جنوبی سن پاتوق قدیمی هنرمندان، نویسندگان و فیلسوفانی مانند پابلو پیکاسو، آرتور رمبو، پل والری، هانری ماتیس، ژان پل سارتر و بسیاری دیگر بود — م.

4. Habitation à Loyer Modéré (HLM)

۵. Marais، محله‌ای تاریخی در پاریس — م.

۶. Belleville، محله‌ای قدیمی در پاریس — م.

۷. Place des Vosges، قدیمی‌ترین میدان طراحی‌شده‌ی پاریس در محله‌ی ماره — م.

۸. Jean-François Batellier (زاده‌ی ۱۹۴۷)، کارتون‌نویست سیاسی فرانسوی — م.

کردم که کمباینی را نشان می‌داد که همه‌ی محله‌های پاریس قدیمی را خرد می‌کرد و می‌بلعید و به جای آن ساختمان‌های بلند مسکن‌های عمومی (با اجازه‌ی نازل) برجا می‌گذاشت که همه در ردیف مرتبی در مسیرش سر از زمین برمی‌آوردند. در کتاب *وضعیت پسامدرنیته*^۱ از آن کاریکاتور به‌عنوان یکی از تصویرهای اصلی استفاده کردم.

پاریس از اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ به‌تمامی در کشاکش یک بحران وجودی بود. کهنه دیگر نمی‌توانست ادامه داشته باشد، اما نو بیش از حد وحشتناک، بی‌روح و تهی از تأمل بود. فیلم سال ۱۹۶۷ ژان لوک گدار^۲ با نام *در سه چیزی که درباره‌ی او می‌دانم*، حس این لحظه را به زیبایی نشان می‌دهد. این فیلم تقریباً مادام‌العمری را نشان می‌داد که کار روزانه‌شان روسپیگری بود. آنان همان قدر که نیاز مالی داشتند ملالت روحی نیز می‌کشیدند، در این زمینه فیلم هجوم سرمایه‌ی شرکت‌های امریکایی به پاریس، جنگ در ویتنام (که زمانی مسئله‌ی فرانسه بود و آن روز مسئله‌ی امریکایی‌ها شد) رونق ساختن، وساز بزرگ‌راه‌ها و برج‌ها، و ورود مصرف‌گرایی فاقد عقلانیت در خیابان‌ها، فروشگاه‌های شهر بود. اما در این جا با برداشت فلسفی گدار هم‌نظر بیستم که نوعی پیش‌گویی غریب و خیال‌پردازانه و ویتگنشتاینی^۳ پسامدرنیسم بود که در آن احتمالاً به هیچ چیز در کُنه خود یا جامعه نمی‌شد باور داشت.

در همان سال ۱۹۶۷ بود که هانری لوفور رساله‌ی تأثرگذارش درباره‌ی *حق به شهر* را نوشت. وی گفت این حق یک فریاد و یک درخواست^۴ است. فریاد به دلیل آن‌که واکنشی به درد وجودی بحران‌زده‌ی زندگی روزمره بود. درخواست در حقیقت به ما می‌گفت به این بحران هدفمند نگاه کنیم و زندگی شهری بدیلی بسازیم که کم‌تر از خودبیگانه، معنادارتر و

1. David Harvey (1992), *The Condition of Postmodernity: An Enquiry into the Origins of Cultural Change*, Wiley-Blackwell.

2. Jean-Luc Godard, (زاده‌ی ۱۹۳۰)، کارگردان موج نو فرانسه — م.

3. Ludwig Wittgenstein (1889–1951)

4. cry and a demand

سرزنده‌تر، و هم‌چون همیشه در نزد لوفور، پرتعارض و دیالکتیکی، دستخوش صیوروت، دستخوش رویارویی (هراسناک و نیز لذت‌بخش) و دستخوش پی‌گیری جاودانه‌ی تازگی درک‌ناشدنی باشد.^۱

ما دانشگاهی‌ها در بازسازی تبار اندیشه‌ها کاملاً استادیم. بنابراین، می‌توانیم نوشته‌های لوفور در این دوره را برداریم و یک کمی از هایدگر^۲ را این‌جا، نیچه^۳ در آن‌جا، فوریه^۴ در جای دیگری، نقدهای ضمنی آلترسر^۵ و فوکو^۶ و البته ساختار اجتناب‌ناپذیری از مارکس را از آن استخراج کنیم. این واقعیت که این رساله برای تجلیل از صدمین سالگرد انتشار جلد نخست سرمایه نوشته شده درخور یادآوری است زیرا چنان‌که خواهیم دید، مبنای سیاسی دارد. اما آنچه ما دانشگاهیان اغلب فراموش می‌کنیم نقشی است که ساسیت برخاسته از خیابان‌های دوروبرمان ایفا می‌کند، حس ناگزیر حسرتی^۷ و ویرانی‌ها پدید آورده وقتی کل محله‌ها (مانند له‌آل^۸) دستخوش مهندسی جلد می‌شود یا غول‌هایی که گویی از ناکجا سر برمی‌آورند، همراه با یاسی به‌سبب تظاهرات بر سر این یا آن مسئله در خیابان‌ها و امیدهایی که در خفا پدیدار می‌شود وقتی گروه‌های مهاجر زندگی را به محله‌ها باز می‌گردانند (آن انبوه رستوران‌های عالی ویتنامی در ناحیه‌ی سیزدهم در میان برج‌های مسکن‌های عمومی)، یا یأس ناشی از نومیدی خشمگینانه‌ی حاشیه‌نشینان، محب‌های پلیس و جوانی‌از دست‌رفته در خستگی ملالت‌بار بی‌کاری و غنای فزاینده در حومه‌های بی‌روحي که سرانجام صحنه‌ی ناآرامی‌های پراکنده می‌شود.

1. Henri Lefebvre, *La Proclamation de la Commune*, Paris: Gallimard, 1965; *Le Droit a la Ville*, Paris: Anthropos, 1968; *L'irruption, de Nanterre au Sommet*, Paris: Anthropos, 1968; *La Revolution Urbaine*, Paris: Gallimard, 1970, *Espace et Politique (Le Droit a la Ville, II)*, Paris: A nthropos, 1973; *La Production de l'Espace*, Paris: Anthropos, 1974.

2. Martin Heidegger (1889–1976)

3. Friedrich Wilhelm Nietzsche (1844–1900)

4. François Marie Charles Fourier (1772–1837)

5. Louis Pierre Althusser (1918–1990)

6. Michel Foucault (1926–1984)

7. Les Hailes

یقین دارم که لوفور عمیقاً به همه‌ی این‌ها حساس بود، نه صرفاً به این دلیل که پیش‌تر شیفته‌ی موقعیت‌گرایان^۱ و پیوندهای نظری آن‌ها با ایده‌ی جغرافیای روانی شهر، تجربه‌ی برخاسته از آن در پاریس و قرار گرفتن در معرض نمایش بود. تنها کافی بود درب آپارتمانش را در رو رامباتو^۲ باز کند و در خیابان قدم بزند تا احساساتش برانگیخته شود. به این دلیل فکر می‌کنم بسیار مهم است که حق به شهر پیش از فوران مه ۱۹۶۸ (چنان‌که لوفور بعداً آن را نامید) نوشته شد. رساله‌ی وی وضعیتی را ترسیم می‌کند که در آن چنین خردانی نه‌تنها امکان‌پذیر که کم‌وبیش ناگزیر است (و لوفور نقش کوچکی خودش را در ناتر^۳ در شکل‌گیری آن ایفا کرد). با این حال، در بررسی‌های منی این رخداد ریشه‌های شهری جنبش ۶۸ مضمونی بود که عمدتاً نادیده انگاشته شد. بر این گمانم که جنبش‌های شهری که آن هنگام وجود داشت — جنبش‌های اکولوژیست‌ها — در آن شورش حضور داشتند و به شکل‌گیری در خواست‌های سیاسی و فرهنگی آن، ولو به اشکالی نهانی و ماهرانه، یاری کردند. علاوه بر این، هرچند دلیلی برایش ندارم، به‌گمانم دگرگونی‌های فرهنگی در زندگی شهری که بعداً رخ داد، چنان‌که سرمایه‌ی عریان که چهره‌ی خود را در نقاب بت‌وارگی کالایی، بازاریابی ویژه^۴، و مصرف‌گرایی فرهنگی شهر پوشانند، در خمود بعد از ۱۹۶۸

۱. موقعیت‌گرایان بین‌الملل (انترناسیونال سیتواسیونیست) گروهی بین‌المللی از انقلابیون بودند که در سال ۱۹۵۷ پدید آمدند و در اعتراض‌های مه ۱۹۶۸ فرانسه به اوج نفوذ رسیدند. ایده‌های این گروه ریشه در مارکسیسم و هنرمندان آنگارد اروپایی سده‌ی بیستم داشت. آنان پشتیبان تجربه‌های بدیل زندگی در برابر تجربه‌های سرمایه‌داری پیشرفته بودند تا تمایلات انسانی برآورده شود. بدین منظور «خرستان سلامت موقعیت‌ها» بودند یعنی ساختن محیط‌هایی که برای برآوردن چنین تمایلی مطلوب باشد. به همین دلیل به فضاهای شهری و ایجاد فضای بدیل شهری بسیار اهمیت می‌دادند. برای آشنایی با اندیشه‌های این جریان نافذ فکری نک. گی دیور (۱۳۸۲)،

جامعه‌ی نمایش، ترجمه‌ی بهروز صفدری، تهران: آگه — م.

۲. Rue Rambuteau، خیابانی در مرکز پاریس — م.

۳. Nanterre، دانشگاهی در حومه‌ی غربی پاریس — م.

۴. niche marketing، بازاریابی ویژه معطوف است به زیرمجموعه‌ی خاصی از بازار که محصول خاصی برای آن طراحی شده است — م.

نقشی نه‌چندان معصومانه ایفا کرد (مثلاً روزنامه‌ی لیبراسیون که ژان پل سارتر و دیگران پایه‌اش را گذاشتند به تدریج در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ به لحاظ فرهنگی رادیکال و فردگرایانه بود اما به لحاظ سیاسی، اگر نگوییم با چپ جدی و سیاست جمع‌گرایانه سرستیز داشت، میانه‌رو بود).

این نکات را از آن رو خاطر نشان کردم که اگر ایده‌ی حق به شهر در خوش نوعی تجدید حیات شده، چنان‌که در دهه‌ی اخیر رخ داده است، این میراث فکری لوفور نیست که باید برای تبیین این نوزایی به آن رو آوریم. سرچند این میراث می‌تواند مهم باشد. آنچه در خیابان‌ها، در بطن جاش‌ها و اجتماع‌های شهری رخ می‌دهد خیلی مهم‌تر است. و لوفور به‌عنوان یک دست‌نویس بزرگ و منتقد ماندگار زندگی بدون تردید با آن موافق می‌بود. مثلاً این واقعیت را که تلاقی غریب نولیبرال‌سازی و دموکراتیک‌سازی برزیل در دهه‌ی ۱۹۹۰ بندهایی در قانون اساسی برزیل در ۲۰۰۱ در زمینه‌ی حق به شهر پیدا آورد باید ناشی از قدرت و اهمیت جنبش‌های اجتماعی شهری در حوزة مسکن، در پیشبرد دموکراتیک‌سازی دانست. این واقعیت که این اقدام قانونی به تحکیم و پیشبرد احساس فعال «شهروندی شورشی» (چنان‌که جیمز هلستون^۱ آن را می‌نامد) کمک می‌کند، نه میراث لوفور است که به سبب مبارزات مستمر بر سر این مسئله است که چه کسی کیفیت زندگی مردمی شهری را رقم می‌زند.^۲ هم‌چنین این واقعیت که چیزی همانند «بود» در «بازی مشارکتی» که طی آن ساکنان عادی شهر از طریق تصمیم‌گیری دموکراتیک مستقیماً در تخصیص سهم‌ها در بودجه‌های شهرداری مشارکت می‌کنند، در سرمایه‌داری بین‌المللی که به شکل سبانه‌ای نولیبرالی می‌شود و از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ تأثیر مخربش را بر کیفیت زندگی روزمره تشدید کرده است، برای بسیاری از مردم که در پی نوعی پاسخ‌گویی هستند بسیار الهام‌بخش

۱. James Holston، انسان‌شناس و استاد برکلی و نویسنده‌ی کتاب *شهروند شورشی* - م.

۲. James Holston، *Insurgent Citizenship*, Princeton: Princeton University Press, 2008.

بوده است. جای شگفتی ندارد که این مدل در پورتو الگره‌ی برزیل، مکان مرکزی «مجمع (فوروم) اجتماعی جهانی»، توسعه یافته است.

به‌عنوان مثالی دیگر، وقتی در ژوئن ۲۰۰۷ انواع و اقسام این جنبش‌های اجتماعی در مجمع اجتماعی ایالات متحد در آتلانتا گرد آمدند و تصمیم گرفتند ائتلاف ملی برای حق به شهر (با بخش‌های فعالی در شهرهایی مانند نیویورک و لس‌آنجلس) تشکیل دهند، تاحدودی ملهم از دست‌آوردهای جنبش‌های اجتماعی شهری در برزیل بودند، بدون آن‌که اکثر آن‌ها نام لوفور را شنیده باشند. فرد فرد آنان بعد از سال‌های مبارزه بر سر مسائل خاص خودشان (بی‌خانمانی، به‌نشین‌گری‌ها^۱، جابه‌جایی‌ها، اعمال بی‌عوض نسبت به فقرا، تمایز و مانند آن) به این نتیجه رسیدند که چارچوب سازات خاص خودشان را مبارزه بر سر شهر به‌طور کلی رقم می‌زند. آنان فکر کردند به همراه یکدیگر آمادگی بیش‌تری دارند که تفاوتی پدید آورند. اگر جنبش‌های مختلف را که سنخیت مشابهی دارند بتوان در جاهای دیگر پیدا کرد این نوعی هم‌پیمانی با ایده‌های لوفور نیست بلکه دقیقاً از آن روست به ایده‌های لوفور مانند ایده‌های خودشان اساساً از کف خیابان‌ها و محله‌های شهرهای بیمار برخاسته بود. بنابراین، در گردهم‌آیی اخیر، گزارش شده که جنبش‌های حق به شهر (هرچند با جهت‌گیری‌های متفاوت) در ده‌ها شهر در سرتا سر جهان فعال هستند.^۲

بنابراین بگذار بر سر این نکته توافق کنیم: ایده‌ی حق به شهر اساساً برخاسته از مدها و جاذبه‌های مختلف روشنفکری نیست (هرچند چنان‌که می‌دانیم بسیاری از این گرایش‌ها وجود دارد). این جنبش از خیابان‌ها و از محله‌ها، به‌مثابه فریادی برای یاری و معاضدت مردم

1. gentrification

2. Ana Sugranyes and Charlotte Mathivet, eds., *Cities for All: Proposals and Experiences Towards the Right to the City*, Santiago, Chile: Habitat International Coalition, 2010; Neil Brenner, Peter Marcuse and Margit Mayer, eds., *Cities for People, and Not for Profit: Critical Urban Theory and the Right to the City*, New York: Routledge, 2011.

سرکوب شده در این روزگار نومی‌دی به‌پا خاسته است. پس چگونه دانشگاهیان و روشنفکران (ارگانیک و سنتی، چنان‌که گرامشی بر آن تأکید می‌کرد) به این فریاد و درخواست پاسخ دهند؟ در این جاست که بررسی نحوه‌ی پاسخ لوفور سودمند است - نه این‌که پاسخ‌های لوفور طرح‌های ازپیش‌آماده‌ای مهیا می‌کند (وضعیت ما خیلی با دهه‌ی ۱۹۶۰ رق می‌کند و خیابان‌های بمبئی، لس‌آنجلس، سانپائولو و ژوهانسبورگ نیلی با پاریس فرق دارند)، بلکه چون روش دیالکتیکی وی در زمینه‌ی پژوهش انتقادی دائمی برای نحوه‌ی پاسخ به این فریاد و درخواست می‌تواند الگویی برای ما بخشی باشد.

لوفور برپژه‌ی مد از مقاله‌ی کمون پاریس که در ۱۹۶۵ منتشر شد (اثری که تا حدودی در آن تزه‌ای موقعیت‌گرایان درباره‌ی این موضوع بود) دریافت که جنبش‌های از لابی، اگر نه همیشه، بارها و بارها ساحتی شهری پیدا می‌کنند. این مسئله وی را در تضاد با حزب کمونیست قرار داد که معتقد به پرولتاریای شاغل در کارخانه نیروی پیشاهنگ تغییر انقلابی است. تردیدی نیست که لوفور با انتشار رساله‌ای درباره‌ی حق به شهر در بزرگداشت یک‌صد سالگرد انتشار سرمایه‌ی مارکس، قصد برانگیختن تفکر متعارف مارکسیستی داشت که هیچ‌گاه به شهر اهمیت چندانی در راهبرد انقلابی نداده بود، و آن‌آدمه در تاریخ این جریان کمون پاریس به‌مثابه رخدادی کانونی اسطوره‌پرداز می‌شد.

لوفور در سرتاسر متن‌اش در استناد به «طبقه‌ی کارگر» به‌عبارت کارگزار تغییر انقلابی به‌طور تلویحی می‌گفت که طبقه‌ی کارگر انقلابی مرکب از کارگران شهری است نه صرفاً کارگران کارخانه. وی بعداً دریافت که این نوع بسیار متفاوتی از آرایش طبقاتی است: تقسیم‌بندی شده و بخش‌بخش، دارای اهداف و نیازهای چندگانه، اغلب سیار، سازمان‌نیافته و سیال، نه این‌که به صورت منجمد در یک جا. این تزی است که من همواره با آن موافق بودم (حتی پیش از آن‌که لوفور را بخوانم)، و تلاش‌های بعدی در جامعه‌شناسی شهری (از همه مهم‌تر آثار یکی از دانشجویان سابق اما

مقاوت لوفور، مانوئل کاستلز^۱ بر این ایده تأکید کرد. اما هم‌چنان این مسئله وجود دارد که بخش اعظم چپ سستی در اتکا به پتانسیل انقلابی جنبش‌های انقلابی شهری مشکل دارد. این جنبش‌ها اغلب به‌عنوان کوشش‌های صرفاً اصلاح‌طلبانه بر سر مسائل مشخص (نه سیستمی) نادیده گرفته می‌شوند و بنابراین نه انقلابی به‌شمار می‌روند و نه جنبش‌های اصیل طبقاتی.

بنابراین بین جدل موقعیت‌گرایانه‌ی لوفور و کار آن دسته از ما که اکنون در آن مستقیم که حق به شهر را از منظر انقلابی، نه اصلاح‌گرایانه، عنوان کنیم برندی وجود دارد. به هر حال، منطق موقعیت لوفور در زمانه‌ی ما اهمیتی دوچندان یافته است. در بخش اعظم جهان سرمایه‌داری پیشرفته کارخانه‌ها نابود شده و یا چنان تقلیل یافته که طبقه‌ی کارگر صنعتی کلاسیک را کاملاً ناپوشانده است. کار پراهمیت و دائماً در حال گسترش ساخت و استمرار زندگی شهری به نحو روزافزونی با نیروی کار فاقد امنیت شغلی، اغلب پاره‌وقت یا ناستمزد ناچیز و سازمان‌نیافته انجام می‌شود. به اصطلاح بی‌ثبات‌ترین (پری‌آریا)^۲ جایگزین «پرولتاریا»ی سستی شده است. اگر قرار است جنبشی انقلابی در زمانه‌ی ما وجود داشته باشد، دست‌کم در این بخش جهان (برخلاف چین) که در حال صنعتی‌شدن است) باید با «بی‌ثبات‌کاران» بحث‌برانگیز و سازمان‌یافته سروکار داشت. سؤال سیاسی عمده این است که چگونه چنین گروه‌ها را جداگانه‌ای را می‌توان در یک نیروی انقلابی خودسازمان‌دهی کرد. بخش مهم از وظیفه‌ی ما درک خاستگاه‌ها و سرشت فریادها و درخواست‌های آنان است. مطمئن نیستم پاسخ لوفور به رؤیای پوستر اکولوژیست‌ها چه می‌توانست

۱. Manuel Castells، جامعه‌شناس اسپانیایی و نویسنده‌ی کتاب *جامعه‌ی شبکه‌ای* به زبان فارسی. نک. مانوئل کاستلز (۱۳۸۰)، *عصر اطلاعات*، ترجمه‌ی احد علیقلیان و

افشین خاکباز، نشر طرح نو - م.

۲. برگرفته از واژه‌ی precarity و به معنای تزلزل است و به قیاس واژه‌ی پرولتاریا ساخته شده است. منظور از آن کارگران دچار ناامنی شغلی، با کار پاره‌وقت و مانند

آن هستند - م.

باشد. شاید مثل من این دیدگاه بازیگوشانه بر چهره‌اش لبخندی می‌آورد، اما تز وی در مورد شهر، از حق به شهر تا کتابش درباره‌ی انقلاب شهری (۱۹۷۰)، بیان می‌کند که وی منتقد نوستالژی این پوستر نسبت به شهرنشینی‌ای است که هیچ‌گاه وجود نداشته است. زیرا جمع‌بندی لوفور که من هم با او موافق بودم این بود که شهری که ما زمانی شناخته و تصور کردیم زود ناپدید شد و نمی‌توان از نو ساختنش. من با این جمع‌بندی موافقم و حتی تأکید بیش‌تری بر آن دارم، زیرا لوفور شرایط شورخیزی را در گذشته‌ها در برخی شهرهای موردعلاقه‌اش در گذشته (مانند شهرهای رنسانس ایتالیا در توسکانی) را شرح نداد. وی در مورد این واقعیت - ری نوشت که در ۱۹۴۵ بخش اعظم پارسی‌ها بدون آب لوله‌کشی در وضعیت سلامت‌بار مسکن (که در زمستان‌ها یخ می‌زدند و تابستان‌ها از گرما می‌پختند) در حلقه‌های روبه‌زوال زندگی می‌کردند و کاری که بایست انجام می‌شد دست‌کم در دهه‌ی ۱۹۶۰ برای اصلاح آن انجام شد. مسئله این بود که سازمان‌دهی این کار دیوانسالارانه بود که دولت مداخله‌گر فرانسه انجام داد، بدون راه‌اندازی دموکراتیک یا اندکی تفکر نشاط‌آور، و صرفاً نقش‌ونگاری بر مناسبات ممتاز طبقاتی و سلطه در نمایش کالبدی شهر بود.

لوفور هم‌چنین دریافت که رابطه‌ی شهری و روستایی با چنان‌که انگلیسی‌ها می‌گویند شهر و ده به شکل بنیادی دگرگون شده است. او دریافت که دهقانان سنتی ناپدید می‌شدند و روستاها شهر می‌شد، هرچند به نحوی که رویکرد مصرف‌گرایانه‌ی جدیدی در قبال طبیعت ارائه می‌کرد (از تعطیلات آخر هفته و آسایش در روستا تا حومه‌های سرسبز و آلاینده) و رویکردی سرمایه‌دارانه، تولیدگرایانه به عرضه‌ی کالاهای کشاورزی در بازارهای شهری رسیده بودیم که در تقابل با کشاورزی خودبسنده‌ی زارعان بود. علاوه بر این، وی پیش‌گویانه دریافت که این فرایند «جهانی می‌شود» و در چنین شرایطی مسئله‌ی حق به شهر (به‌مثابه امری مشخص یا هدفی که قابل تعریف مشخص باشد) بایست راه را به

پرسش مبهم‌تری در مورد حق زندگی شهری بگشاید، که بعداً در تفکر وی در مورد پرسش عام‌تر حق تولید فضا (۱۹۷۴) شکل گرفت.

کم‌رنگ شدن تقسیم‌بندی شهری-روستایی با شتاب متفاوتی در سرتاسر جهان پیش رفته است، اما تردیدی نیست که در همان مسیری است که لوفور پیش‌بینی کرده بود. شهرنشینی سرآسمه‌ی چین هم‌اکنون در برابر چشمان ماست، میزان ساکنان نواحی روستایی از ۷۴ درصد در ۱۹۹۰ به حدود ۵۰ درصد در ۲۰۱۰ کاهش یافت و جمعیت چانگ کینگ طی نیم قرن اخیر ۳۰ میلیون نفر افزایش یافت. هرچند بسیاری از فضاهای باقیمانده در اقتصاد جهانی هستند که این فرایند در آن‌ها به‌هیچ‌وجه تکمیل نشده است. بنابراین توده‌ی انسان‌ها به نحو روزافزونی در چارچوب اضطراب‌ها و فشارهای زندگی شهری شده جذب شده‌اند.

در این جایگاه، مسئله مطرح می‌شود: ادعای حق به شهر در حقیقت ادعای چیزی است که دیگر وجود ندارد (اگر حقیقتاً در زمانی وجود داشته). به علاوه، حق به شهر یک ذال تهی است. همه چیز منوط به آن است که چه مدلولی در آن قرار داده شود. فعالان بخش مالی و ساخت‌وسازکنندگان می‌توانند مدعی آن شوند، و تردیدی نیست که حق‌شان است. اما بی‌خانمان‌ها و مهاجران غرقانه‌نی نیز می‌توانند اعمال حق کنند. ما به‌ناگزیر در برابر این پرسش فرارناپذیر و گیریم که حقوق چه کسانی را باید به رسمیت بشناسیم، و در عین حال چنانچه که مارکس در سرمایه بر آن تأکید می‌کند «قدرت سرنوشت حقوق برابر را دارد می‌زند»؛ تعریف حق خود موضوع مبارزه است و این مبارزه باید هم‌زمان مبارزه برای تبلور مادی آن به پیش برود.

شهر سنتی را توسعه‌ی حاکم سرمایه‌دارانه به قتل رسانده است، این شهر قربانی نیاز پایان‌ناپذیر برای مسئله‌ی اضافه‌انباشت سرمایه در جهت رشد بی‌پایان و بی‌قاعده‌ی شهری می‌شود؛ صرف‌نظر از پی‌آمدهای اجتماعی، زیست‌محیطی و سیاسی آن. لوفور می‌گوید وظیفه‌ی سیاسی ما تخیل و تجدید ساخت نوع به‌تمامی متفاوتی از شهر از دل آشفتگی

انزجار آور جنون سرمایه‌ای است که جهانی و شهری می‌شود. اما این شهر بدون خلق جنبش قدرتمند ضد سرمایه‌داری که بر دگرگونی زندگی روزانه‌ی شهری به مثابه هدف خویش تأکید کند نمی‌تواند تحقق یابد.

هم‌چنان‌که لوفور کاملاً به‌خوبی از تاریخ کمون پاریس می‌دانست، سوسیالیسم، کمونیسم یا در همین زمینه آنارشیزم در یک شهر ناشدنی است. خیلی ساده واکنش نیروهای بورژوازی محاصره‌ی شهر، قطع خطوط عرضه و به‌گرسنگی کشاندنش است، اگر تجاوز نظامی نکنند و هدای آن را که مقاومت می‌کنند قتل عام نکنند (هم‌چنان‌که در ۱۸۷۱ در کمون پاریس رخ داد). اما این بدان معنا نیست که باید از شهر به‌مثابه محل پرورش آید، اما راه و جنبش‌های انقلابی روگردان شویم. تنها زمانی که سیاست بر تولید بازتولد زندگی شهری به‌مثابه فرایند مرکزی کار که ضربان انقلاب از آن بره‌خیزد متمرکز شود، بسیج مبارزات ضد سرمایه‌داری که توان دگرگونی رادیکال زندگی شهری را دارند امکان‌پذیر خواهد بود. تنها زمانی که دریافت سود آنان که زندگی شهری را خلق می‌کنند و استمرار می‌بخشند مدعیان اصلی آن به تولید کرده‌اند هستند و یکی از ادعاهای آنان حقی بیگانه‌ناشده بر سر ساختن شهری براساس تمایلات قلبی‌شان است، ما به سیاستی شهری می‌رسیم که معنادار خواهد بود. به نظر می‌رسد لوفور می‌گوید «شاید شهر مرد است اما «زنده‌باد شهر!»

بنابراین آیا پی‌گیری حق به شهر پی‌گیری یک رؤیای است؟ تردیدی نیست که بر مبنای کالبدی محض چنین است. اما مبارزات سیاسی، همان‌قدر که با عمل، با بینش‌ها جان می‌گیرد. گروه‌های عضو ائتلاف حق به شهر مرکب از مستأجران کم‌درآمد از میان جماعت‌های رنگین‌پوستی که

1. Henri Lefebvre, *La Proclamation de la Commune*, Paris: Gallimard, 1965; *Le Droit a la Ville*, Paris: Anthropos, 1968; *L'Irruption, de Nanterre au Sommet*, Paris: Anthropos, 1968; *La Revolution Urbaine*, Paris: Gallimard, 1970; *Espace et Politique (Le Droit a la Ville, II)*, Paris: Anthropos, 1973; *La Production de l'Espace*, Paris: Anthropos, 1974.

برای آن نوع توسعه‌ای مبارزه می‌کنند که تمایلات و نیازهای‌شان را تأمین می‌کند؛ بی‌خانمان‌هایی که برای حق‌شان در برخورداری از مسکن و خدمات اولیه مبارزه می‌کنند؛ جوانان دگرایش کارگران رنگین‌پوست برای حق‌شان در برخورداری از فضاهای امن عمومی مبارزه می‌کنند. در پلافرم سیاسی مشترکی که برای نیویورک طراحی کردند، ائتلاف در جست‌وجوی تعریفی شفاف‌تر و گسترده‌تر از عموم بود که نه تنها دسترسی حقیقی به به اصطلاح فضای عمومی دارند که علاوه بر آن می‌توانند قدرت بیابند تا فضای مشترک تازه‌ای برای اجتماعی‌سازی و اقدام سیاسی خلق کنند. اصطلاح «شهر» تاریخی شمایل‌وار و نمادین دارد که عمیقاً در پی‌گیری معنای سیاسی تبلور می‌شود. شهر خدا،^۱ شهر بر فراز،^۲ رابطه‌ی بین شهر و شهروندی — شهر به مثابه ابژه‌ی تمایل آرمان‌شهری، به مثابه فضای متمایز تعلق درون‌نظم شمایل‌زبانی دائماً در حال تغییر — همه به شهر معنایی سیاسی می‌دهد که تمایل سیاسی قدرتمندی را بسیج می‌کند. اما نکته‌ی لوفور که در این مورد اگر نه مرهون موقعیت‌گرایان که همراه آنان بود، آن است که تاکنون پراوتیک‌های شهروندی درون شهر وجود داشته که خود سرشار و آکنده از امکانات بدیل است.

مفهوم دگرشهر^۳ در نزد لوفور (که تفاوت‌ییشه‌ای با این مفهوم نزد فوکو دارد) تصویرگر آستانه‌ی فضاهای شهرن‌ام‌ان،^۴ نبردی است که در آن «امری متفاوت» نه تنها امکان‌پذیر، که شالوده‌ای برای تعریف مسیرهای انقلابی است. این «امر متفاوت» ضرورتاً از بردمان آستانه‌ناشی نمی‌شود، بلکه به‌طور اخص هم‌چنان که مردم می‌کوشند به زندگی روزمره‌ی‌شان معنا بخشند عمل و احساس و درک‌شان آن را پدید می‌آورد. چنین عملکردهایی فضاهای دگرشهری را در همه جا پدید می‌آورد. نباید

۱. نام کتاب سنت اگوستینی است — م.

۲. شهر بر فراز استعاره‌ای از بخشی از خطبه‌ی عیسی مسیح بر روی کوه در انجیل متی است — م.

3. heterotopia

در انتظار باشیم که انقلابی بزرگ چنین فضا‌هایی را پدید آورد. نظریه‌ی جنبش انقلابی لوفور نظمی وارونه است: خودانگیختگی در لحظه‌ی «فوران» خلق می‌شود؛ وقتی گروه‌های دگرشهرگرای جدا از هم ناگهان، ولو برای لحظه‌ای گذرا، امکانات عمل جمعی برای خلق چیزی به‌طور بشه‌ای متفاوت را درک می‌کنند.

این کردهم آمدن در نزد لوفور با تلاش برای مرکزیت‌یافتن نمادین می‌شود. مرکز سستی شهر از بین رفته است. اما انگیزه و اشتیاقی برای اعطای وجود دارد که بارها و بارها پی آمده‌های گسترده‌ی سیاسی پدید می‌آورد. همان‌چنان که اخیراً در میدان‌های قاهره، مادرید، آتن، بارسلون و حتی مدیسون و اسکاتلند و اکنون پارک زاکوتی شهر نیویورک دیده‌ایم. دیگر چگونه و دیگر چگونه می‌توانیم گرد هم آییم تا فریادها و درخواست‌های مان را بر زمین آوریم؟

اما در این نقطه است که رمانتیک انقلابی‌گری شهری که بسیاری اکنون آن را به لوفور منسوب می‌کنند و از آن رو به وی دل باخته‌اند در برابر سترگی درک وی از واقعیت‌های سرمایه‌داری و قدرت سرمایه درهم می‌شکند. لحظه‌های رؤیایی بدیل خودانگیخته‌ی میان درگذرند، و اگر از همان سرچشمه تسخیر نشود، بدون تردید از دست خواهد رفت (چنان‌که لوفور در خیابان‌های پاریس ۶۸ شاهد بی‌واسطه‌ی آن بود). همین مسئله در مورد فضا‌های متفاوت دگرشهر صادق است که بستن می‌تواند برای جنبش انقلابی است. در *انقلاب شهری* وی به این دگرشهر (پراکتیس‌های شهری) وفادار ماند. این ایده نه بدیلی بر تک‌سطحی (ایزوتوپی) (به‌مثابه نظم فضایی تکمیل‌شده و عقلانیت‌یافته‌ی سرمایه‌داری و دولت) که در جدال با آن و نیز با آرمان‌شهر به‌مثابه یک آرزوی تبیین‌گر است. وی می‌گفت «تفاوت تک‌سطح-دگرسطح»^۱ را تنها به صورت پویا می‌توان دریافت... گروه‌های آنومی فضا‌های دگرسطح را می‌سازند که سرانجام پراکتیس مسلط بر آن سلطه می‌یابد.»

لوفور از توانمندی و قدرت روش‌های مسلط آن‌قدر آگاه بود که دریابد وظیفه‌ی نهایی محو این روش‌ها از طریق یک جنبش بسیار گسترده‌تر انقلابی است. کل سیستم انباشت دائمی سرمایه‌داری به همراه ساختارهای طبقاتی بهره‌کشانه و قدرت دولتی را باید سرنگون کرد و جایگزین ساخت. ادعای حق به شهر راهی در مسیر آن هدف است. هیچ‌گاه هدفی فی‌نفسه نمی‌تواند باشد، هرچند به شکل روزافزونی به نظر می‌رسد یکی از مناسب‌ترین مسیرهایی است که باید در پیش گیریم.